# عدم تزاحم حیثیات متعددهی نفس الامریه با وجود واحد

**شاگرد**: این تعدد با بساطت نفس تضاد ندارد؟

**استاد**: خیر؛ هیچ تضادی ندارد.

**شاگرد**: اگر مُدرَک بسیط است چطور تعدد لحاظ میشود؟

**استاد**: تعدد حیثیات نفس الامریه، وحدت یک وجود واحد را، من‌ثلم نمیکند. مثل یک نقطه که مرکز دایره است و هیچ جزئی هم ندارد. فرض نقطه بودن به این است که هیچ جزئی نداشته باشد. اما همین نقطه‌ای که مرکز دایره است، میتوانید چند قطر از آن در کنید؟ بینهایت. آیا همه‌ی این خطها و قطرهای دایره، از این مرکز در میشوند یا نمیشوند؟؛ میشوند. آیا این مرکز، نسبتی با هر کدام از این قطرها دارد یا ندارد؟ نسبتی که با این قطر دارد، دقیقاً همان نسبتی است که با آن قطر دارد؟!؛ خیر. پس همین نقطه‌ای که بسیط است، میتواند با بینهایت اشیاء و حیثیاتِ مختلف، رابطه برقرار کند. این حیثی که رابطه برقرار میکند، دقیقاً عین آن حیث نیست. مانعی ندارد.

**شاگرد**: تعدد حیثیت ... .

**استاد:** تعدد حیثیات نفس الامریه؛ نه حیثیات فرضیه. حیثیاتی که در متن نفس الامر حق است و درست است و ثابت است. عقل ما هم آنها را درک میکند.

# ظهور قلب مدرک در قلب صنوبری

**شاگرد ۲:** به این قلب صنوبری که قلب میگوییم، به صرف تسمیه است؟

**استاد**: ظاهر مشابهتش که هست. آن شأنی از روح که «یتقلّب» با ضربان قلبی که کار میکند، این هم «یتقلّب». عجیب‌ترین عضو است. همه‌ی بدن ما آرام است، اما او در مدتی زیر ثانیه، میزند. چقدر هم باید کار عظیم انجام بدهد. شوخی نیست. زیر ثانیه است. یک دقیقه، شصت ثانیه است؛ قلب معمولی باید چند بار بزند؟ هفتاد بار یا هشتاد بار. در شصت ثانیه، هفتاد بار میزند، یعنی در یک ثانیه، یک بار زد و کار بعدی‌اش را شروع کرد. یک و نیم بار زده است. خیلی عجیب است. زیر ثانیه است. با همین یک بار زدن، چقدر کار انجام میدهد. چندتا دریچه باید ببندد و باز کند، از این مسیر به ریه بفرستد، از آن مسیر به مغز بفرستد. وقتی تشکیلات قلب را ببینید، زیر یک ثانیه کار میکند؛ این قدر دستگاه عظیمی است! یتقلّب. خُب این «یتقلّب»ی که برای قلب فرض میگیرید و مشهود است، برای آن قلبی که در عالم ملکوت «یتقلّب» دارد، با این رابطه‌ای دارد یا ندارد؟ اینکه فعلاً گفتیم و کارمان در رفت، این بود که صرف مشابهت است.

ی نحو استعاره و تشابه است. اما ظاهراً واقعیت این است: ولو الآن دکترها خوششان نیاید، اما واقعاً آن قلبی که مخزن ادراکات و احساسات است، با همین قلب ارتباط دارد. ولو از طریق دماغ باشد. منافاتی ندارد. ظهورش اینجاست. مثالهایش را گفتم. منافات هم ندارد. اینها را گفتهاند. مثلاً کسی که یک دفعه احساس میکند که دزد به خانه آمده است، به شدت میترسد. هیچ وقت شده دست روی سرش بگذارد و بگوید ای وای؟! روی سینهاش میگذارد. سینه است که ترسیده و ناراحت شده است. قلب شروع به [تند] زدن کرده است.

الآن هم اینها را توضیح میدهند که چرا به این صورت است. مغز درک میکند، فشار بالا میرود، برای بالا رفتن فشار باید ضربان قلب بالا برود. مسائل طبی آن، همه روشن است. اما اینکه آن ادراک و این دستگاه بدن، ظهور هر کدام در کجا است، منافاتی ندارد. مهمتر اینکه بشر چه میداند که خداوند در این قلب چه قرار داده است! فعلاً شناسایی بشر محدود است. میگویند کبد پنجاه تا صد کار انجام میدهد. تا آن جایی که من میدانم، فعلاً بشر برای قلب میگوید که پمپ است. ماهیچههایی است که پمپ خون است. میگویید کبد چقدر نقش ایفاء میکند؟ بشر متحیر است در نقشهایی که کبد انجام میدهد. اما برای قلب، ولو ساختمان قلب عجیب است ولی کاری که انجام میدهد را میگویند پمپ بدن است. آن وقتی هم که زیاد میزند و فشار بالا میرود، بهخاطر این است که مغز یک چیزی را درک کرده است. خُب، آیا به این صورت است؟

**شاگرد**: یکی از اساتید میفرمودند: قوهی درک اصلی، قلب است که به وسیلهی مغز، این درک صورت میگیرد. در بحث مرگ مغزی برخی از متخصصین به اینجا رسیدهاند ... .

**استاد**: خُب، باید مستند ذکر شود.

**شاگرد**: من از ایشان سؤال پرسیدم؛ اگر قلب بخواهد درک کند، اگر قلب مصنوعی باشد، در عین حال درک صورت میگیرد؟ ایشان گفت: نمیدانم.

**استاد**: این اندازه نمیتوان گفت. باید مستند باشد. الآن مطالبی که مستند است و در هر کتابی مراجعه کنید، هست، میگویند اینکه قلب میزند بهخاطر مخچهی انسان است. یک بخشی از مخ هست که خدای متعال آن را سیستم مستقل قرار داده است. ربطی به فهم و ارادهی ما ندارد. آن مخچه، ضربان قلب را تنظیم میکند؛ در ساقهی مغز است. نزدیک نخاع است. شروع نخاع از آنجا است. اول از اینها مطلع شویم، بعد از طریق فن خودشان با کشفیات علمی جدید به زبان خودشان جواب بدهیم. به این نیاز داریم و الا، از واضحات است که ضربان قلب را مخچه تنظیم میکند. اگر مخچه را دستکاری کنید، ضربان و ریتم قلب شما تغییر میکند. چرا؟؛ چون دستور اینکه قلب به چه صورت بزند، برای مخچه است.

# بیان علامهی طباطبایی پیرامون کلمهی «قلب»

**شاگرد ۲**: علامهی طباطبایی در المیزان، جلد دوم، صفحهی دویست و بیست و سه، به این صورت تیتر زدهاند: «كلام في معنى القلب في القرآن». خیلی مفصل بحث میکنند، تنها یک جمله را عرض میکنم. بر خلاف بحثهای کلاسی میگویند: «**وقد رجح الشيخ أبو علي بن سينا كون الادراك للقلب بمعنى أن دخالة الدماغ فيه دخالة الآلة فللقلب الادراك وللدماغ الواسطة**»[1]؛ یعنی برخلاف بحثهای کلاسیک که میگویند مغز درک میکند، ایشان میگویند

قلب درک می‌کند. البته به آیات هم استشهاد می‌کنند. می‌گویند قلب است که درک می‌کند و مغز ابزار درک است. این با آیات شریفه هم همسو است.

**استاد**: «**وَلٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ**»[2] قبل از این دارد: «**لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا**». «**لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ**»[3] راجع به قلب، در آیات شریفه، بحث تفسیری بسیار زیبا و گسترده‌ای، ذیل خودش، دارد.

علی ای حال، این چهار موردی که حضرت علیه السلام در اینجا فرمودند توصیف است و لذا حضرت علیه السلام می‌فرمایند: توصیفات و ادراکات حصولی، مطلقاً راجع به خداوند متعال محال است. اصلاً راه ندارد. بحث‌های لغوی‌ای داشتیم که همه‌ی آن‌ها ماند [و ان شاء الله در آینده بحث خواهیم کرد].

**والحمد للّٰه رب العالمین**

---

[1] المیزان فی تفسیر القرآن نویسنده : العلامة الطباطبائي جلد : 2 صفحه : ۲۲۵

[2] الحج ۴۶

[3] ق ۳۷

---

بازبینی #2
ایجاد شده 20 سپتامبر 2024 12:04:43 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 فوریه 2025 15:50:49 توسط ... .